

سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه

پس از جنگ جهانی دوم *

۱.

فرانسه و خاورمیانه در دوره جمهوری پنجم

به‌طور کلی سال ۱۹۵۸ که مصادف با آغاز جمهوری پنجم فرانسه می‌باشد، سال تحولات سیاست غرب در خاورمیانه نیز به‌شمار می‌رود؛ زیرا از یک طرف حوادثی که در این سال اتفاق افتاد از دیدگاه غرب یادآور خطر توسعه کمونیسم روسی بود که بسیج یکپارچه غرب را ایجاب می‌نمود و از طرف دیگر تضاد بین سیاست فرانسه و آمریکا در خاورمیانه فزونی می‌گرفت و فرانسه مجبور بود در مقابل نفوذ آمریکا در خاورمیانه و خصوصاً در لبنان حضور فعال داشته باشد. در توضیح این موارد باید اضافه کنیم که «پیمان بغداد» (سنتو) در سال ۱۹۵۵، به منظور مقابله با کمونیسم منعقد گردیده بود و به منزله پلی که «ناتو» را به «سازمان کشورهای آسیای جنوب شرقی» (سیتو) وصل کند، بود و در واقع حلقه‌ای از سیاست جهانی غرب در مقابله با کمونیسم را تشکیل می‌داد. لکن انقلاب ۱۹۵۸ عراق ناپایداری و بی‌اعتباری این پیمانها و اینگونه تدابیر را آشکار ساخت. سقوط رژیم پادشاهی طرفدار غرب در عراق، آمریکا و انگلستان را بر آن داشت تا برای حفظ رژیمهای طرفدار خود به مداخله پردازند. حوادث لبنان در همین سال و تقاضای کاملی شمعون از آمریکا جهت مداخله و برقراری آرامش در لبنان بهترین بهانه را به دست آمریکاییها داد تا خود را یکه‌تاز میدان سازند. البته آمریکا از استمداد از فرانسه و انگلستان نیز خودداری نمی‌نمود و انگلستان را به حمایت از پیمان سنتو و فرانسه را به ارسال اسلحه به اسرائیل به منظور حفظ توازن بین نیروهای محلی تشویق می‌نمود. در مقابل، فرانسه برای مقابله با یکه‌تازی آمریکا در خاورمیانه از هر گونه عملی که اجرای سیاست آمریکا را سهولت بخشد سرباز می‌زد و سعی می‌نمود که ابتدا انگلستان را از همراهی با آمریکا

* این مقاله در سفارت جمهوری اسلامی ایران - پاریس، در زمان تصدی کارداری، توسط آقای «علیرضا معیری» نوشته شده است.

بازداشته و سپس حضور مستقل خود را به آمریکا بقبولاند. رقابتی که اینچنین بین فرانسه و آمریکا در خاورمیانه به وجود آمد فرانسه را از کمک آمریکا در خروج از بن بست جنگ الجزایر محروم ساخت؛ ولی آن کشور را از ادامه نفوذ در لبنان بازداشت. ایسناک به تشریح سیاست فرانسه در لبنان می‌پردازیم. چنانکه قبلاً نیز گفته شد پس از تشکیل دولت اسرائیل سیاست فرانسه در خاورمیانه در دو روند به هم پیوسته جریان داشته است: یکی در مورد لبنان و دیگری در مورد جنگ اعراب و اسرائیل که در زیر به طور جداگانه مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

فرانسه و لبنان در دوره دوگل و پمپیدو

دوگل هیچگاه تمایل خود را به تبدیل لبنان به یک کشور قوی و مورد احترام اعراب پنهان نمی‌داشت و این نمایانگر این واقعیت است که در این دوره هنوز سیاست فرانسه از پیوندهای عاطفی فرانسه و لبنان—یا به عبارت بهتر پیوند فرانسویان و مسیحیان لبنان— متأثر می‌باشد. علاوه بر این لبنان برای دوگل دروازه مشرق زمین به حساب می‌آمد چنانکه روابط فرانسه با کشورهای منطقه نیز از مجرای رابطه با لبنان می‌گذشت. لبنان نیز گاه نقش رابط فرانسه و کشورهای عربی را ایفا می‌نمود، چنانکه رئیس جمهور لبنان، «حلو»، در سال ۱۹۶۵ قبل از ورود به پاریس به مصر رفت تا از نظریات «ناصر» نیز آگاه شده، آنها را به اطلاع مقامات فرانسوی برساند. این نقش تا حدی لبنان را که عملاً درگیر جنگهای ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل بود از تجاوز اسرائیل مصون داشت. برداشت دوگل از لبنان به عنوان دروازه خاورمیانه، با برداشت مشابهی در مورد خود لبنان نیز همراه بود، یعنی شرق از دریچه لبنان و لبنان از دریچه مسیحیان و مخصوصاً مارونیها مورد نظر قرار می‌گرفت. دلیل اهمیت مارونیها در این قضیه نیز روشن است، زیرا از طریق سیستم پدرسالاری حاکم بر این فرقه بود که فرانسه توانست هم منافع وسیعی برای خود تدارک بیند و هم حضور فعالی در این کشور داشته باشد. در زمان دوگل رهبر این فرقه، «مه‌نوشی» بود که نفوذ فوق‌العاده‌ای بر تمامی لبنان اعمال می‌نمود و نفوذ وی نیز نتیجه روابط متقابل با فرانسه بود. در نتیجه می‌توان گفت که تصویر لبنان در ذهن دوگل چیزی جز محصول روابط تاریخی دو کشور و حاصل تلاشهای استعماری فرانسه در قرن و دهه‌های گذشته در لبنان نبوده است. حال باید دید با چنین درکی از روابط دو کشور دوگل چگونه عملکردی در قبال لبنان از خود نشان داده است.

در پایان دهه ۱۹۵۰ تمامی خاورمیانه شاهد کشمکشی حاد بین آمریکا و شوروی برای تسلط بر منطقه بود. سیاست کلی دوگل بر این مبنا استوار بود که از اروپا—به رهبری

فرانسه - نیروی سومی خارج از طیف دوا بر قدرت به وجود آورد. نمودی از همین سیاست را در خاورمیانه نیز مشاهده می‌کنیم. اعتراض دوگنل به مداخله آمریکا در لبنان در سال ۱۹۵۸ هم از این طرز تفکر ناشی می‌شد. در مجموع فرانسه سعی داشت اولاً از استقلال لبنان در مقابل اسرائیل و نفوذ شوروی و آمریکا دفاع نماید؛ زیرا صرف وجود لبنان نمودی از حضور فرهنگی فرانسه در منطقه تلقی می‌شد. ثانیاً فرانسه سعی داشت از وجود لبنان به عنوان پایگاه سیاست خارجی خود در منطقه استفاده نماید. به قول یکی از نویسندگان، فرانسه از مسیحیان لبنان برای حفظ منافع خود و از اعراب لبنان برای برقراری رابطه با کشورهای عربی استفاده می‌کند. پس از جنگ داخلی ۱۹۵۸ که لبنان به دو جامعه مسیحی [مخالف عربیسم و ناصریسم] و جامعه مسلمان [مخالف آمریکا و انگلستان و مخالف رئیس جمهور تحت حمایت آمریکا، شمعون] تقسیم شده بود، این کشور در جستجوی نیروی سومی بود تا از افتادن به دامان آمریکا و شوروی جلوگیری شود. فرانسه با سابقه طولانی روابط فرهنگی با لبنان، توان برآوردن این خواست را در خود مستتر می‌داشت، لکن نبرد استقلال در الجزایر موجی از نفرت را علیه فرانسویان در بیشتر کشورهای عربی مسلمان به وجود آورد. پایان این جنگ در ۱۹۶۲ تا حد زیادی راه را برای فرانسه در لبنان باز نمود و تقریباً هر دو جامعه مسیحی و مسلمان حمایت و هدایت فرانسه را در صحنه بین‌المللی پذیرفتند. همزمان با این تغییرات سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه نیز تحت تأثیر سیاست کلی دوگنل، راه دیگری در پیش گرفت. دوگنل که طالب ایجاد نیروی سومی در مقابل آمریکا و شوروی بود، سعی نمود خود را به آن دسته از کشورهای جهان سوم که طرفدار سیاست مشابهی بودند نزدیک سازد. از این رو سیاست فرانسه به سمت کشورهای غیرمتعهد متمایل گشته، رابطه تسلط، جای خود را به رابطه همکاریهای وسیع و ظاهراً دوجانبه داد. خاورمیانه نیز در بعد جدید سیاست خارجی فرانسه جای خود را پیدا کرد؛ لکن جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل بسیاری از مسائل را تحت الشعاع خود قرار داد.

فرانسه و جنگهای اعراب و اسرائیل (۱۹۶۷ و ۱۹۷۳)

جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل تضاد عجیبی در سیاست غرب به وجود آورد. اغلب کشورهای اروپایی عضو ناتو، دنباله روی از سیاست آمریکا را در پیش گرفتند، ولی فرانسه به رهبری دوگنل مخالفت خود را با این جنگ اعلام داشت. استدلال دوگنل این بود که حمله اسرائیل وضعیتی موجود در خاورمیانه را کلاً به هم خواهد زد و امکان هرگونه راه حل مسالمت آمیز را میان اعراب و اسرائیل از بین خواهد برد. دوگنل پیش‌بینی می‌کرد که حمله اسرائیل به اعراب باعث خواهد شد که اولاً مسئله فلسطین جنبه ملی و بین‌المللی پیدا کند،

ثانیاً شوروی فرصتی پیدا کرده، نقش مهمتری در منطقه ایفا نماید و بالاخره این حمله باعث خواهد شد تا جریان نفت، مورد تهدید قرار گیرد. پیش بینیهای دوگل گرچه دور از واقعیت نبود، ولی مخالفت فرانسه با جنگ، این کشور را در انزوا فرو برد؛ زیرا تقریباً تمامی کشورهای اروپای غربی که تحت تأثیر القائنات آمریکا بودند، سیاستی مخالف سیاست دوگل در پیش گرفتند. در داخل نیز دولت فرانسه با مشکلات و مخالفت‌های زیادی روبه‌رو گردید، یعنی علیرغم موافقت اکثریت نمایندگان مجلس و قضاوت مثبت حزب کمونیست، توده مردم و کلیه احزاب سیاسی، مخالف موضعگیری دوگل بودند. انگیزه‌ها مختلف بود، عده‌ای هنوز خاطره نبرد استقلال الجزایر را در خاطره داشته، نسبت به اعراب کینه می‌ورزیدند. ولی اکثریت نسبت به یهودیان به عنوان قربانیان نازیسم و بقیه السیف جنگ که در این گوشه دنیا (فلسطین) ملجأ و پناهی پیدا کرده‌اند، احساس همدردی می‌کردند و عده‌ای نیز بیم آن داشتند که این دولت کوچک به وسیله اعراب نابود گردد. احزاب دست راست و میانه نیز به دلایل سیاسی از ابراز مخالفت خودداری نمی‌کردند.

مدتی بعد از این، اوضاع و احوال داخلی فرانسه به نفع سیاست دوگل تغییر جهت داد. «گلیستها» در انتخابات ۱۹۶۸ با اکثریت چشمگیری برنده شدند و «ژرژ پمپیدو» در ۱۹۶۹ بر رقیب خود «آلن پوهر» رئیس انجمن مودت فرانسه و اسرائیل فائق آمد و کابینه خود را مرکب از وفاداران به سیاست دوگل تشکیل داد. در احزاب پوزیسون نیز تغییراتی در جهت موافق سیاست دوگل صورت گرفت. حزب سوسیالیست به آرامی دستخوش تغییرات کلی گردید و عده زیادی از احزاب و گروه‌های چپ گرا مثل «حزب سوسیالیست متحده» و نهضت‌های چپ برخاسته از حوادث مه ۱۹۶۸ و حتی افرادی از محافل مسیحی به این حزب پیوستند. از این پس حزب سوسیالیست تحت تأثیر تازه‌واردان که کلاً ترکیب حزب را عوض کرده بودند، تمایل بیشتری به مسائل اعراب نشان داد. از طرف دیگر ائتلاف حزب سوسیالیست با حزب کمونیست در جریان انتخابات ۱۹۶۸ تا حد زیادی سوسیالیست‌ها را به دنباله روی از کمونیست‌ها و مماشات در مقابل مواضع این حزب واداشته بود.

سیاست ژرژ پمپیدو کلاً مبتنی بود بر یافتن یک راه حل جامع و عمومی که تمامی مسائل خاورمیانه را دربرگیرد. برداشت «شرق از دریچه لبنان» که بر سیاست دوگل حاکم بود در زمان پمپیدو جای خود را به برداشتی مخالف داد. یعنی سیاست فرانسه در لبنان در چارچوب سیاست کلی این کشور در خاورمیانه مورد تعریف قرار می‌گرفت. از این دیدگاه توافقی‌های پراکنده و دوه‌دو بین دولتها بدون طرح مسئله فلسطین مطرود بود. در سپتامبر ۱۹۷۰ (سپتامبر سیاه) به دنبال قتل عام فلسطینیان به دست «شاه حسین» اردنی، اعلامیه‌ای از طرف دولت فرانسه منتشر شد که در آن، مسئله فلسطین از قالب اصلاح وضع

پناهندگان، خارج و جنبه سیاسی به خود می گرفت و در نتیجه، حل آن منوط به یافتن یک راه حل سیاسی می شد. سایر کشورهای اروپایی نیز سیاست مشابهی در پیش گرفتند. کشورهای عضو بازار مشترک در اجلاس ۱۹۷۰ خود در مونیخ، خواهان تخلیه سرزمینهای اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ شدند و بدینسان فرانسه نه تنها در داخل موفق به کاهش تضادهای برخاسته از سیاست خارجی خود در خاورمیانه گردید، بلکه در صحنه بین المللی نیز از حالت انزوا خارج شد. در سالهای بین جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ شاهد تغییر توازن قدرت در خاورمیانه و تغییر سیاست جهانی در قبال جنگ اعراب و اسرائیل هستیم. علت این تغییرات، ورود عامل نفت در محاسبات سیاسی بود. اعلامیه فرانسه که در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۳ منتشر شد تخلیه سرزمینهای اشغال شده به وسیله اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ را برای استقرار صلح ضروری دانست. اعلامیه دیگری در اوایل نوامبر از طرف دولت فرانسه منتشر شد که در آن علاوه بر تخلیه سرزمینهای اشغالی، از حقوق ملی فلسطین نیز طرفداری شده بود. موضع فرانسه که اینک به طرز چشمگیری به نفع اعراب تغییر جهت یافته بود، ناشی از نیاز این کشور به منابع نفتی اعراب و ترس از بایکوت کشورهای نفت خیز عربی از یک طرف و ادامه سیاست مستقل ملهم از دوگله از طرف دیگر بوده است. بحران نفت ۱۹۷۳ و بایکوت کشورهای طرفدار اسرائیل از طرف اعراب موقعیت خوبی به دست سیاستمداران فرانسوی داد تا سیاستی را که از جنگ ۱۹۶۷ اتخاذ کرده بودند، توجیه نمایند. پمپیدو ایده مذاکرات اعراب و اروپا را به جامعه اروپا قبولاند و از عضویت در «آژانس بین المللی انرژی» که به دنبال یک تحریم از طرف کشورهای وارد کننده نفت علیه کشورهای تولید کننده بود، سرباز زد. جو داخلی فرانسه نیز در مقایسه با سال ۱۹۶۷ مخالفت کمتری نسبت به سیاست خارجی ابراز می داشت، ولی این رضایت با خط دیپلماسی کشور در یک جهت پیش نمی رفت، زیرا افزایش قیمت نفت احساسات ضد عربی را در میان فرانسویان دامن می زد؛ در حالی که عامل اصلی تعیین دیپلماسی فرانسه در خاورمیانه به شمار می رفت. در عین حال افکار عمومی فرانسه با مسئله فلسطین آشنایی بیشتری پیدا کرده، نسبت به آوارگان فلسطین اظهار همدردی بیشتری می کرد؛ در حالی که اندکی قبل از این همین احساس را نسبت به قوم یهود به عنوان یک ملت مظلوم ابراز می داشت. نظرخواهیهای انجام شده نشان می داد که اکثر فرانسویان موافق تشکیل یک دولت فلسطینی هستند. چنین تغییری در افکار عمومی یک ملت دموکراتیک می توانست آثار چشمگیری بر سیاست داخلی و خارجی دولت داشته باشد. این تغییر را باید سرآغاز چرخشی بازگشت ناپذیر در سیاست خارجی فرانسه تلقی نمود. روش «کج دار و مریز» در مقابل اعراب و حمایت سیاسی از اسرائیل از این پس اساس سیاست فرانسه در خاورمیانه را تشکیل می دهد.

فرانسه و خاورمیانه در زمان ژیسکاردستن

سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه در دوره ریاست جمهوری «ژیسکاردستن» (که می‌توان آن را به تکامل سیاست دوگل و پمپیدو در خاورمیانه تعبیر نمود) مبتنی بر گسترش سریع همکاری‌های سیاسی و اقتصادی فرانسه با کشورهای نفتی منطقه بود و این خود از بحران نفت در سال ۱۹۷۳ ناشی می‌شد. در راه تحقق این سیاست، فرانسه به دو مانور سیاسی دست زد تا راه را برای گسترش حوزه فعالیت خود باز نماید. این دو مانور عبارتند از حمایت نسبی از فلسطین و تطابق با سیاست سایر کشورهای ذیربط در لبنان، و این هر دو، یک هدف، یعنی تأمین منافع اقتصادی فرانسه و بردن سهم بیشتری از دلارهای نفتی خاورمیانه از طریق جلب نظر اعراب را دنبال می‌کرد.

حل مسائل سیاسی و هموار کردن راه

الف) حمایت نسبی از فلسطین و جلب نظر اعراب: ژیسکاردستن از اولین سال به قدرت رسیدن خود سعی نمود با حمایت از «سازمان آزادی بخش فلسطین» و شناسایی آن به عنوان نماینده مردم فلسطین، به جلب نظر اعراب بپردازد. هیئت نمایندگی فرانسه در سازمان ملل در سال ۱۹۷۴ رسماً عمل شناسایی را به اطلاع کلیه ملل و دول رسانده و متعاقب آن به سازمان آزادی بخش فلسطین اجازه داده شد که دفتر نمایندگی خود را در پاریس افتتاح نماید. این اقدام برای سازمان آزادی بخش حائز اهمیت فراوان بود و قدم بزرگی در راه تثبیت و شناسایی آن به حساب می‌آمد. از این پس این سازمان امکان می‌یافت تا مستقیماً از طریق وزارت خارجه فرانسه با دولت این کشور تماس داشته باشد. علاوه بر آن شناختن حقوق مردم فلسطین در داشتن یک وطن و کشور از طرف دولت فرانسه به حمایت این کشور از تأسیس یک دولت فلسطینی نیز تعبیر می‌گردید. لکن فرانسه هیچگاه مسئله فلسطین را خارج از اوضاع و مسائل عمومی خاورمیانه مورد مطالعه قرار نمی‌داد و یافتن یک راه حل همگانی و رده‌گونه توافق دوطرفه بین یکی از کشورهای درگیر و یک کشور دیگر در مورد مسئله فلسطین همچنان یکی از اصول دیپلماسی فرانسه در خاورمیانه را تشکیل می‌داد. این نیز خود یکی از موارد اختلاف دیپلماسی فرانسه با سیاست گام به گام «کیسینجر» بود. عمل ناگهانی «سادات» در سال ۱۹۷۷، یعنی رفتن به اسرائیل، موقعیت مناسبی در تأیید این موضوع پیش آورد. عمل خیانت آمیز سادات طبیعتاً موجی از شادی را در کشورهای اروپایی و آمریکا به وجود آورد، لکن علیرغم این حمایت عمومی، دولت فرانسه اعلام کرد که با هرگونه توافق جداگانه و

غیرهمگانی و هر ترتیبی که مسئله فلسطین را نادیده بگیرد، مخالف است. این عمل دولت فرانسه در داخل با مخالفت و انتقاد شدید پاره‌ای محافل سیاسی از جمله سوسیالیستها و بعضی از رقبای دوگنل، و در خارج با بسیج متحدان آمریکا در جهت طرفداری از مذاکرات مصر و اسرائیل روبه‌رو گردید.

در مجموع نباید اهمیت اقدامات فرانسه را در جهت شناسایی حقوق سیاسی و ملی مردم فلسطین نادیده گرفت. اقدامات فرانسه بیشتر از انگیزه‌های اقتصادی از یکسو و جاه‌طلبیهای سیاسی - یعنی سودای دردست گرفتن رهبری اروپا - از سوی دیگر ناشی می‌شد. در توضیح این مطلب اضافه می‌کنیم که بحران نفت ۱۹۷۳ و دردست گرفتن درآمد نفت به وسیله دولتهای مربوطه، ورق تازه‌ای در روابط خارجی کشورهای عربی گشود و از این پس برای واقع‌بینان روشن بود که اروپا اجباراً باید نسبت به اعراب ملاحظات بیشتری معمول داشته، در اساس روابط خود با آنها تجدید نظر نماید و شناسایی حقوق مردم فلسطین را به‌عنوان اولین قدم در راه نزدیکی با اعراب به حساب آورد.

از سال ۱۹۷۶ روابط فرانسه با سازمان آزادی بخش فلسطین پیشرفت بیشتری را نشان می‌دهد. در تمامی اعلامیه‌های رسمی دولت فرانسه، فلسطین جای خاصی را اشغال می‌کند. در ۱۹ فوریه ۱۹۷۹ «فاروق قدومی» از فرانسه دیدن نموده، اظهار امیدواری می‌کند که فرانسه نقش فعالتری در مورد مسئله فلسطین ایفا نماید. این نقش را فرانسه در دو مرحله انجام می‌دهد: مرحله اول اینکه فرانسه نسبت به توافق «کمپ دیوید» و قرارداد واشنگتن که در مارس ۱۹۷۹ بین سادات و «بگین» به امضا رسید، عکس‌العمل بسیار محتاطانه‌ای از خود نشان داده و کشورهای نه‌گانه بازار مشترک را به صدور اعلامیه‌ای تشویق می‌کند که در آن استقرار صلح در خاورمیانه به شناسایی حقوق مردم فلسطین منوط شده است. همزمان با این اقدامات سخن از بازدید رسمی عرفات از پاریس نیز بر سر زبانها بود. بنا به نوشته کتاب «فرانسه و نوگرایی عرب»، چند تن از صهیونیستهای سرشناس چون «کاپلان»، «روتچیلد» و «ژان پیر بلوش» در الیزه به حضور ژنرال ریسکار رسیدند و از سیاست وی در حمایت از فلسطینیها گله کرده، خواهان متوقف ساختن آن شدند و چون پاسخ مساعدی نشنیدند در حدود بیست روز بعد فکاهی نامه «کانارانسنه» چاپ پاریس مسئله هدیه الماس «بوکاسا» به ژنرال ریسکار را پیش کشید و رسوایی به بار آورد.^۲ نویسنده همین کتاب در جای دیگر می‌نویسد:

«شکی نیست که گروه ذینفوذ صهیونیست کمر به سقوط ژنرال ریسکار بستند و رهبران اسرائیل از جمله «شیمون پرز» اولین کسانی بودند که موفقیت «میتران» و داشتن دوستی در الیزه را به خود تبریک گفتند.»^۳

مرحله دوم نقش فرانسه با سفر ژنرال ژنرال دسگاردستن به کشورهای حوزه خلیج فارس آغاز می شود. وی که از اول تا دهم مارس ۱۹۸۰ از امارات متحده عربی، عربستان سعودی، اردن و کویت دیدن کرد، بر حقوق مردم فلسطین در تعیین سرنوشت خود صراحت به خرج داده، قبول آن را اجتناب ناپذیر دانست. فرانسه سعی داشت تا مانند گذشته پیشگام شده و دیگر کشورهای اروپایی را با خود همراه سازد. سفر ژنرال دسگاردستن به خاورمیانه و اعلام پشتیبانی از حقوق مردم فلسطین در تعیین حق سرنوشت خود، در تأیید این مطلب صورت گرفت. دیگر دول اروپایی نیز یکی پس از دیگری قدم در جای پای فرانسه نهادند. به دنبال آن پرتغال و اسپانیا به حمایت از فلسطین برخاستند. در مادرید استقبال پرشوری از عرفات به عمل آمد و این عمل در تصمیم گیری سایر دول اروپایی بی تأثیر نبود. یعنی گرچه سیاستی که در ابتدا به وسیله فرانسه اتخاذ گردید به کندی مورد قبول دیگر کشورهای اروپایی قرار گرفت، ولی بالاخره به صورت دیپلماسی عمومی اروپا در آمده، تأثیر بسزایی بر تحول اوضاع خاورمیانه و وضعیت حقوقی مردم فلسطین نهاد. موضع گیری اروپا در قبال فلسطین در گردهمایی سران بازار مشترک در ونیز (ژوئن ۱۹۸۰) که به دنبال مسافرت ژنرال دسگاردستن به کشورهای خلیج فارس تشکیل شد، رسمیت یافت. ولی قطعنامه ای که در پایان این اجلاس صادر گردید، برآورنده تمامی خواست مردم فلسطین نبود.

ب) تطبیق با سایر قدرتهای ذریبط در لبنان: در حقیقت از سال ۱۹۵۸ که فرانسه با ورود زورمندانه آمریکا در لبنان روبه رو گردید، چاره ای جز آن نداشت که هر چند با اکراه به قبول حریف زورمند تن در دهد. این تاریخ را می توان اولین مرحله تسلط کامل آمریکا بر منطقه و جایگزینی کامل آن به جای انگلستان که تا جنگ جهانی دوم قدرت مسلط منطقه بود دانست. یعنی از این پس فرانسه به جای رقابت با انگلستان با کشوری قویتر (مثل آمریکا) در منطقه سرو کار دارد. فرانسه یکبار سعی کرده بود با استفاده از جو تشنج آلود، در فردای حل مسئله کوبا از زیر بار آمریکا تا حدی شانه خالی کند و از بخش نظامی ناتو خارج شود. نمود این سیاست را در خاورمیانه نیز مشاهده نمودیم. لکن در دهه ۱۹۷۰ اوضاع و احوال، شکل دیگری از رابطه نیروها را در خاورمیانه نشان می دهد. دیپلماسی آمریکا با سفر «نیکسون» به عربستان سعودی، سوریه، اردن و مصر تسلط خود را تثبیت کرد. از این رو گرچه سیاست حفظ لبنان به صورت یک کشور مستقل که قبلاً نیز بدان اشاره شد همچنان هسته اصلی دیپلماسی فرانسه در خاورمیانه را تشکیل می داد و فرانسه هر جا که لازم بود خود را موظف به مداخله برای حفظ پایگاه دیرینه خود می دانست، لکن گره خوردن سیاست فرانسه با سیاست آمریکا در خاورمیانه امکان یکه تازی را از این کشور سلب نمود. از این دیدگاه باید دید که آمریکا چه وظیفه ای برای فرانسه معین

کرده و تا چه حد دست این کشور را در لبنان باز می‌گذارد. مروری بر این نکته ما را در درک سیاست امروز فرانسه در خاورمیانه یاری خواهد نمود.

دخالت آمریکا در لبنان در سال ۱۹۷۶ بدین تعبیر شد که آمریکا مایل است انتخابات ریاست جمهوری لبنان را تضمین نموده، سپس زمینه را برای فعالیت فرانسه باز بگذارد تا این کشور به نحوی با سوریه کنار آمده و در ضمن حفظ تمامیت و استقلال لبنان آرامش را به این کشور باز گرداند. از این رو فرانسه و سوریه - رقیبان دیرین - بار دیگر رو در روی یکدیگر قرار می‌گرفتند.

در سال ۱۹۷۶ انتخابات ریاست جمهوری لبنان در هاله‌ای از نگرانی و ابهام تدارک شد. جنگ داخلی از یک طرف و امکان دخالت سوریه و اعمال نفوذ این کشور از طرف دیگر، جریان عادی انتخابات را مختل ساخته بود. سوریه از امکانات خاصی برخوردار بود و تنها نیرویی بود که می‌توانست تعادل قوا را به هم بزند و از آنجا که پیوسته نقش متعادل کننده‌ای در بین نیروهای درگیر لبنان ایفا نموده است، به منظور حفظ تعادل قوا که به طور بی‌سابقه‌ای به نفع مسلمانان و فلسطینیها در حال تغییر بود، وارد عمل گردید.

در طول سال ۱۹۷۵ سوریه در کنار نیروهای مسلمان قرار داشت. در پایان این سال با مشاهده پیشروی نیروهای فلسطینی، سوریه سعی کرد به جنگ بین گروه‌ها پایان بخشد و موفق نیز شد در ژانویه ۱۹۷۶ آتش بس موقتی برقرار سازد؛ لکن با از سرگیری جنگ داخلی در لبنان نیروی هوایی خود را به نفع مسیحیان وارد کارزار کرد. علت نزدیکی موقتی «حافظ اسد» به مسیحیان چنانکه اشاره شد به منظور حفظ وضع موجود و حالت «نیم بند»ی بود که دست سوریه را در بازیهای سیاسی و استفاده از گروه‌های درگیر، خصوصاً از فلسطینیها باز می‌گذاشت. درحالی که اگر نیروهای مسیحی به کلی از میان می‌رفتند احتمالاً لبنان و سوریه به نوعی در یکدیگر ادغام می‌شدند و یا اینکه سوریه مستقیماً با اسرائیل درگیری پیدا می‌کرد و سوریه شدیداً از این وضعیت گریزان بود. اقدام سوریه در عقب راندن فلسطینیها به نوعی با سیاست بین المللی نیز تطابق پیدا می‌کرد، زیرا آمریکا شدیداً با قدرت گرفتن فلسطینیها مخالف بوده، آن را تحمل نمی‌کرد. از این رو دخالت سوریه - علیرغم خواست فرانسه - اجتناب ناپذیر می‌نمود، زیرا فرانسه هرگز قادر به ایفای این نقش نبود.

زمینه دخالت فرانسه و سوریه در لبنان بدین ترتیب فراهم شد که در آوریل ۱۹۷۶ یک گروه پارلمانی از مسلمانان راست گرای لبنان خواست خود را در مورد ارسال نیرو از طرف فرانسه و سوریه برای حفظ امنیت لبنان اعلام داشت. چند روز قبل از آن نیز «پیرجمیل» رهبر مسیحیان لبنان از سوریه خواسته بود تا برای پایان دادن به جنگ داخلی

لبنان که از سال ۱۹۷۵ ادامه داشت مداخله نماید^۶. بدیهی است در چنین شرایطی هر دو کشور فرانسه و سوریه سعی داشتند نهایت استفاده را از این وضعیت برای تسلط خود به عمل آورند. سوریه می‌کوشید تا توجه مسیحیان لبنان را که از عدم واکنش صریح و قاطع فرانسه آزرده خاطر بودند به خود جلب کرده، خود را حامی آنها در مقابل مسلمانان افراطی جلوه دهد. در حالی که تا این زمان به علت عقب‌نشینی مصر در مقابل اسرائیل، فلسطینیها به سوریه متکی بودند، اینک فرانسه می‌کوشید از شکاف حاصله بین سوریه و مسلمانان لبنانی بهره‌جسته، خود را به مسلمانان نزدیکتر ساخته، پرستیژ خود را در منطقه افزایش دهد. از این رو در ۲۱ آوریل ژیسکاردستن اعلام نمود چنانچه اوضاع و احوال چنان پیش رود که منجر به انتظار کمک از فرانسه برای ایجاد امنیت در لبنان گردد، فرانسه بدین خواست جواب مثبت خواهد داد. وی یک ماه پس از آن در سفر خود به آمریکا اعلام داشت که اوضاع و احوال لبنان برای دخالت فرانسه مناسب است. آمریکاییها نیز او را در این امر تشویق نمودند و می‌توان گفت که اعلامیه ۲۰ مه ۱۹۷۶ را مبنی بر اعزام ۵ هزار سرباز فرانسوی به لبنان در یک مهلت ۴۸ ساعته به وی تلقین نمودند^۷. اندکی بعد فرمان آماده‌باش نیز صادر گردید ولی همه چیز در جهت خلاف انتظارات فرانسه پیش آمد. تمام نیروهای لبنانی با مداخله فرانسه به مخالفت پرداختند و آن را دخالت عینی در امور اعراب و لبنان شمردند. حتی «الیاس سرکیس» رئیس جمهور لبنان نیز از فرانسه خواست تا اطلاع ثانوی برنامه خود را متوقف سازد و بدینسان فرانسه در مقابل سوریه مجبور به عقب‌نشینی شد. در اکتبر همان سال ژیسکاردستن در یک مصاحبه مطبوعاتی هرگونه ایده دخالت فرانسه در لبنان را چه در گذشته و چه در حال و آینده رد می‌کند. از این پس فرانسه متوحش از هرگونه ابتکار عمل و تن دادن به تشویقهای آمریکا سعی دارد به حفظ روابط با لبنان اکتفا نماید. دلگیری فرانسه از سیاست متضاد آمریکا بی‌جهت نبوده است، زیرا آمریکا که مشوق فرانسه در دخالت در لبنان بود نهایتاً از اقدام سوریه در حمایت از مسیحیان لبنان پشتیبانی نمود در حالی که شوروی، لیبی و عراق با عمل سوریه به مخالفت برخاستند.

دخالت پیروزمندانه سوریه در لبنان که از یک طرف در حمایت از مسیحیان لبنان صورت گرفت و از طرف دیگر به حفظ استقلال لبنان به نحوی که مورد نظر فرانسه بود کمک نمود و اقدامی در جهت تضعیف جناحهای مسلمان در لبنان بود؛ فرانسه را متقاعد نمود که نقش تعیین‌کننده سوریه در لبنان را باز شناسد. خصوصاً که اقدام سوریه در سرکوبی فلسطینیها با استقبال آمریکا و سکوت اسرائیل نیز همراه بود، در نتیجه از نظر سیاست بین‌المللی نیز فرانسه مجبور به قبول پیروزی حریف بود، یعنی در واقع انتظاری که آمریکا از فرانسه داشت به دست سوریه جامه عمل پوشید. از این پس نه تنها فرانسه گروه‌های درگیر

در لبنان را به همکاری با سوریه و تطبیق با واقعیات جدید تشویق می کند، بلکه سعی می کند سیاست حفظ استقلال و تمامیت ارضی لبنان را نیز از طریق توافق با سوریه عملی نماید.

ابتدا گمان می رفت که این سیاست از طرف وزارت خارجه اعمال می شود ولی عزل «گیرن گو» از این مقام تغییری در سیاست فرانسه در خاورمیانه به وجود نیاورد.^۸ البته منافع اقتصادی فرانسه و واقعیات سیاسی نیز جز این را اقتضا نمی کرد. در پی این تغییرات بود که روزنامه فرانسوی زبان لبنان «Le Reveil» مقاله ای تحت عنوان «وداع با فرانسه» منتشر نمود.

توسعه روابط با کشورهای نفتی و تعقیب اهداف اقتصادی

هدف اصلی تغییر سیاست فرانسه در جهت گرایش به اعراب که پس از بحران نفت ۱۹۷۳ سرعت بیشتری به خود گرفت، تأمین منافع اقتصادی فرانسه و رفع نگرانی در مورد کمبود مواد خام بود. از این رو ما در سالهای ۱۹۷۴ به بعد شاهد تهاجم بازرگانی فرانسه به سوی کشورهای جهان سوم بالاخص کشورهای خاورمیانه هستیم که با نوعی همکاری فرهنگی نیز همراه می باشد. این سیاست با سفرهای دوجانبه رهبران کشورهای منطقه به فرانسه و سفرهای رهبران فرانسه به این کشورها شروع گردید. در این سفرها مسئولان فرانسوی موفق شدند قراردادهای کلانی به امضا برسانند. صادرات فرانسه به کشورهای منطقه از این پس سیر صعودی پیمود. صادرات فرانسه به عربستان سعودی در سال ۱۹۷۵ نسبت به سال ۱۹۷۰ چهار برابر و به عراق در عرض همین مدت قریب نه برابر افزایش یافت. در سالهای ۱۹۷۵ به بعد نیز این سیر صعودی ادامه یافت، چنانکه در سال ۱۹۷۶ صادرات فرانسه به عربستان و عراق افزایش چشمگیری را نشان می دهد که به ترتیب بالغ بر ۱۶۳۰ و ۲۲۳۸ میلیون فرانک بود.^۹ در همین حال فرانسه ۸۱/۹ درصد نفت مورد نیاز خود را از خاورمیانه وارد می نمود. کشورهای عربستان، امارات متحده عربی، ایران و عراق به ترتیب تأمین کنندگان اصلی نفت فرانسه بودند.

علاوه بر این فرانسه برای اینکه بتواند بدهیهای نفتی خود را به کشورهای نفت خیز خاورمیانه بپردازد به دو حربه متوسل شد، یکی فروش اسلحه و دیگری تکنولوژی هسته ای. در مجموع از سال ۱۹۷۷ فرانسه به صورت سومین کشور صادر کننده اسلحه در جهان درآمد که بیشتر مشتریان آن را کشورهای جهان سوم و خصوصاً کشورهای خاورمیانه تشکیل می دادند. فروش اسلحه از طرف فرانسه به کشورهای جهان سوم در سالهای بین ۱۹۷۷ و ۱۹۸۱ به دو برابر افزایش یافت که رقمی برابر ۱/۲۲ میلیارد دلاری یعنی ۵ درصد کل



پرو، شہسگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو، شہسگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طرف عربستان که جمع آنها بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار می‌گردید بین طرفین امضا شد که سلاحهای سفارش شده می‌بایست تا سال ۱۹۸۳ تحویل عربستان گردند. صادرات و واردات فرانسه با عربستان نیز افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد که در جدول زیر نشان داده می‌شود:^{۱۳}

۱۹۷۷	۱۹۷۶	۱۹۷۵	۱۹۷۴	۱۹۷۳	
۲۱۱۰۰	۱۹۴۳۰	۱۲۸۰۰	۱۴۶۳۲	۳۵۸۷	واردات فرانسه از عربستان به میلیون فرانک
۲۷۰۰	۱۶۳۰	۸۵۳	۵۶۹	۲۵۰	صادرات فرانسه به عربستان به میلیون فرانک

این آمار نشانگر این است که از سال ۱۹۷۶ به بعد باسیل اسلحه فرانسه به طرف عربستان و متقابلاً نفت عربستان به طرف فرانسه، مبادلات افزایش بیشتری پیدا می‌کند.

در ۲۵ ژانویه ۱۹۷۷ رئیس‌جمهور فرانسه از عربستان سعودی دیدن کرده، مورد استقبال گرم «خالد» قرار گرفت. از نظر مسائل سیاسی مسئله فلسطین و لبنان مورد مذاکره بود، توافق دو کشور در مورد اینگونه مسائل کارچندان دشواری نمی‌بود. خالد و ژیسکار در حد «حرف»، حل مسئله خاورمیانه را منوط به تخلیه سرزمینهای اشغالی کرده، در مورد لبنان از تمامیت ارضی و حاکمیت این کشور و «آشتی ملی»، و اقدامات سرکیس طرفداری نمودند. در زمینه اقتصادی نیز همکاریهای وسیع صنعتی، ارتباطات و غیره در نظر گرفته شد که باید با مشارکت شرکتهای خصوصی و دولتی فرانسه به انجام برسد. در همین سفر توافق شد که یک انستیتوی اسلام‌شناسی جهت به اصطلاح بهتر شناساندن اسلام و تمدن عربی به فرانسویان در پاریس تأسیس گردد^{۱۴}.

یک سال بعد یعنی در ماه مه ۱۹۷۸ خالد بن عبدالعزیز پادشاه سعودی از فرانسه دیدن کرد. این زفت و آمدها نشانه گره خوردن هرچه بیشتر فرانسه و عربستان سعودی و تحقق سیاست جدید فرانسه در راه توسعه روابط خود با اعراب است. به قول مجله «اکسپانسیون» در ورای پذیرایی گرمی که ژیسکار دستن از شاه عربستان به عمل آورد، حقایق کمرشکنی نهفته است که در آن سیاست و اقتصاد و مسائل پولی به هم گره خورده‌اند. بنا به اظهار همین روزنامه در سال ۱۹۷۷ عربستان ۳۷ درصد نفت فرانسه را تأمین نمود که ارزش آن بالغ بر ۲۱ میلیارد دلار بود و این در حالی بود که فرانسه ۵ میلیارد دلار به عربستان مقروض بود. پرداخت این مبلغ برای فرانسه کار آسانی نبود^{۱۵}.

ناتوانی فرانسه در بازپرداخت دیون خود می‌توانست بسیاری پسی آمدهای سیاسی را

به دنبال داشته باشد که یکی از آنها نرمش سیاسی فرانسه در مقابل مواضع عربستان در منطقه می بود. تنها راه فرانسه برای بازپرداخت بدهی خود روان کردن سیل اسلحه به سوی عربستان بود. یک قرارداد ۱۶ میلیارد فرانکی خرید اسلحه بین طرفین به امضا رسید که شامل ۱۵۰ تانک AMX-10 و AMX-30، انواع موشکها، سیستم رادار و غیره می شد. این اقدام فرانسه با عکس العمل آمریکا روبه رو گردید و برای خنثی کردن اقدامات فرانسه، آمریکا به عربستان پیشنهاد فروش فانتومهای F-15 که رقیب میراژهای ۱۶۲۰۰۰ هستند و هواپیماهای F-18 که رقیب میراژهای ۴۰۰۰ هستند را نمود و عربستان از پیشنهاد این کشور استقبال کرد.

از طرف دیگر وسعت همکاریهای نظامی فرانسه با عربستان به قول روزنامه لوموند این خطر را برای فرانسه در برداشت که صنایع نظامی این کشور یکباره منحصرأ در خدمت ارتش عربستان درآمده، مشتریان سنتی خود را از دست بدهد^{۱۷}. ولی این مطلب را هم نباید فراموش کرد که همکاری نظامی فرانسه با عربستان سعودی فقط در کادر سیاست دفاعی این کشور محدود نمی گردید، چرا که این کشور از اعضای سازمان صنعتی اعراب مرکب از عربستان، قطر و امارات متحده عربی بوده و قصد داشت یک کارخانه هواپیماسازی در مصر برپا سازد، تا در عین کمک اقتصادی به مصر از دستمزد ارزان این کشور هم استفاده کند. بعلاوه قبل از این نیز عربستان به نوعی با فرانسه، از طریق مصر، همکاری نظامی غیرمستقیم داشته است. از جمله ۳۸ هواپیمای میراژ 3E که فرانسه به نیروهای هوایی مصر تحویل داده بود به اجاره عربستان درآمد. بالاتر از همه اینکه عربستان مخارج بعضی از عملیات نظامی کشورهای مرتجع منطقه مانند مراکش (علیه پولیساریو) و سودان و سومالی را پرداخت می کند. اجاره هواپیماهای مصر نیز به همین منظور صورت گرفت. از این رو انتخاب فرانسه نه تنها جنبه اقتصادی داشته، بلکه در خدمت سیاست این کشور و توسعه ارتباطات خود در منطقه نیز بوده است.

(ج) فرانسه و عراق: روابط فرانسه و عراق نیز در روند توسعه روابط سیاسی فرانسه در خاورمیانه در دوره ریاست جمهوری ژیسکار دستن از تحولات چشمگیری برخوردار گردید. در دسامبر ۱۹۷۴ بنا به دعوت «صدام حسین» نایب رئیس شورای انقلاب عراق، شیراک نخست وزیر فرانسه از عراق دیدن نمود. در این دیدار سردمداران رژیم عراق از موضع فرانسه در قبال مسئله خاورمیانه تقدیر نمودند. در مورد روابط فرانسه و عراق نیز مانند عربستان توافق در امور سیاسی، خصوصاً در مورد مسئله فلسطین از تقدم برخوردار است. پس از این توافق، همکاریهای اقتصادی و صنعتی، مورد مذاکره طرفین قرار گرفت و قراردادهای صنعتی مهمی با شرکتهای فرانسوی به امضا رسید و اجرای قسمت عظیمی از برنامه پنج ساله عراق

(۷۹-۱۹۷۵) به فرانسویها واگذار گردید که شامل توسعه تحقیقات اتمی، پتروشیمی، ارتباطات، تلویزیون، اتومبیل و بیمارستان می‌شد.^{۱۸} رهبران عراق نیز مانند ایران و سایر کشورهای نفت خیز منطقه پس از افزایش قیمت نفت سودهای دور و درازی در سر می‌پروراندند و دروازه‌های عراق را به روی سرمایه‌گذارهای خارجی باز گذاشتند. در این زمینه سایر فروشندگان اصلی، یعنی شوروی و آلمان نیز موفقیت‌های چشمگیری حاصل نمودند و فرانسه که معادل ۱۰۳۰ میلیون فرانک کالا در سال ۱۹۷۴ به عراق صادر کرده بود، قصد داشت که این میزان را به دو برابر افزایش دهد.^{۱۹} در چنین شرایطی صدام حسین از فرانسه دیدار رسمی به عمل آورد. در این دیدار که در سپتامبر ۱۹۷۵ صورت گرفت، همکاریهای روزافزون طرفین خصوصاً در زمینه انرژی اتمی مورد تأیید واقع شد. برای برنامه پنج‌ساله ۷۹-۱۹۷۵ عراق، در حدود بیست میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در نظر گرفته شد و فرانسه چشم امید زیادی به این برنامه دوخته بود. از طرف دیگر روی آوردن عراق به سرمایه‌های خارجی با نوعی تغییرات سیاسی در این کشور نیز همراه بود که قرارداد الجزیره در سال ۱۹۷۵ با شاه ایران و توافق دو کشور در مورد اختلافات مرزی، نقطه عطف این تغییرات به حساب می‌آمد (چنانکه تغییرات سیاسی مصر در زمان سادات و روی آوردن این کشور به غرب نیز با افتتاح باب دوستی با شاه معدوم آغاز گردید).

در هر صورت همکاری فرانسه با عراق تا پایان برنامه پنج‌ساله، یعنی ۱۹۷۹، به طور دلخواه فرانسه پیش رفت و در این مدت قراردادهای زیادی خصوصاً در زمینه فروش اسلحه بین طرفین به امضا رسید که از آن جمله قرارداد ژوئیه ۱۹۷۷ مبنی بر فروش ۳۶ میزازه F-1 به عراق بود.^{۲۰} در سال ۱۹۷۹، با انقلاب اسلامی ایران و لزوم تجدید قراردادها با رديگر تشدید فعالیت‌های دیپلماتیک و اقتصادی فرانسه و عراق را ایجاب نمود. در پی آمد این مطلب سفرهای دیپلماتیک از سر گرفته شد. در نهم ژانویه ۱۹۷۹ به دعوت «ریمون بار» نخست وزیر وقت فرانسه «طه محی الدین معروف» معاون رئیس جمهور عراق از فرانسه دیدن نمود و در مورد مسائل مختلف با مقامات فرانسوی به تبادل نظر نشست. این سفر در واقع به منزله ارزیابی روابط گذشته و تأیید نقطه نظرهای مشترک دو کشور بود. پس از آن در ژوئیه همین سال ریمون بار از عراق بازدید به عمل آورد. در این سفر بیشتر مسائل امنیتی خلیج فارس و اوضاع آینده انقلاب اسلامی ایران مورد بررسی قرار گرفت و به منظور جلوگیری از هرگونه سرایت آثار انقلاب اسلامی به کشورهای مجاور، همبستگی اعراب و حمایت فرانسه از این همبستگی مورد تأیید قرار گرفت و فرانسه بر حمایت همه‌جانبه و اتحاد خود با عراق تأکید نمود.^{۲۱} آنچه بیشتر در این سفر برای فرانسه اهمیت داشت، اطمینان از جریان کاهش تولید نفت ایران بود که از ۱۶ میلیون تن در سال ۱۹۷۵ به ۶ میلیون تن در سال

۱۹۷۹ سقوط کرده بود. البته در این زمان بحثی راجع به استفاده غیر صلح آمیز از نیروگاه اتمی اوزیراک نیز مطرح شده بود که با قبول عراق از بازدید یک اکیپ فرانسوی به منظور بررسی، موضوع تا حدی خاتمه یافت. قرارداد ایجاد نیروگاه اتمی با هزینه ۱۴۵۰ میلیون فرانک در ۱۸ نوامبر ۱۹۷۵ به امضا رسیده بود و طبق پیش بینی قبلی قرار بود که نیروگاه در سال ۱۹۸۲ با تحویل راکتور به عراق شروع به کار نماید^{۱۲} ولی پیش از بمباران آن از طرف اسرائیل، کار به تعویق افتاد. بحث استفاده غیر صلح آمیز از مرکز هسته ای عراق بار دیگر در سال ۱۹۸۰ مطرح گردید و فرانسه را در حالت انتقاد آمیزی قرار داد، زیرا در این سال میزان ۱۲ کیلوگرم اورانیوم غنی شده ۹۳ درصد به عراق تحویل گردید و به دنبال آن یکی از سناتورها در مقابل «ژان فرانسوا پونسه» این سؤال را مطرح کرد که آیا تحویل اورانیوم بسیار غنی شده به عراق این خطر را دربر ندارد که عراق را به استفاده های غیرمجاز برانگیزد؟ در پاسخ به وی گفته شد که احتیاطهای لازم به عمل آمده است. پس از آن حوادث دیگری این مطلب را تحت الشعاع خود قرار داد. در آستانه کنفرانس سران اروپا در ونیز، وزیر خارجه فرانسه به عراق رفته، مقامات عراقی را در جریان نقشی که اروپاییان مایلند در مسائل خاورمیانه ایفا کنند قرار داد. به طور کلی می توان گفت که در دوران ریاست جمهوری ژسکار دستن قراردادهای وسیعی که بین دو کشور امضا گردید و مسافرتها متعددی که صورت گرفت، روابط فرانسه و عراق را به طور بی سابقه ای تحکیم بخشید.

جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، روابط فرانسه و عراق را وارد مرحله تازه ای از بیم و امید ساخت. زیرا از یکسو فرانسه نگران عدم توانایی عراق از بازپرداخت بدهیهای خود می باشد و از سوی دیگر خود را به ادامه کمک به عراق مجبور احساس می کند و آن اولاً به دلیل ترس از زدست رفتن سرمایه ها و بدهیهای خود و ثانیاً به دلیل نزدیکی عراق با رژیمهای مرتجع منطقه، مثل عربستان سعودی و نیاز فرانسه به این رژیمهاست. جنگ ایران و عراق در حالی شروع شد که قراردادهای منعقد شده سنوات قبل وارد مرحله بهره برداری شده و سیل سلاحهای فرانسوی به سوی عراق سرازیر بود و قراردادهای جدید فروش اسلحه منعقد می گردید. در سپتامبر ۱۹۸۰ مذاکرات بر سر تحویل ۱۵۰ فروند هواپیمای «آلفا جت» بین طرفین آغاز گردید و این در حالی بود که عراق در نوامبر این سال ۶۰ فروند هواپیمای میراژ F-1 دریافت می داشت^{۲۳}. سران عراق مایل بودند که یک کارخانه مونتاژ آلفا جت در عراق تأسیس کنند. این هواپیماها با سرعت حداکثر ۸۵۰ کیلومتر در ساعت و با قدرت حمل ۲/۲ تن مواد جنگی و بُرد حداکثر ۹۰۰ کیلومتر می توانستند در عملیات جنگی در خدمت عراق قرار گیرند.

تحولات جنگ ایران و عراق و روی کار آمدن سوسیالیستها در فرانسه، روابط عراق

و فرانسه را وارد دوران تازه و التهابات بیشتری نمود. دوره دیگری از روابط بسیار حسنه آغاز شد که کمتر کسی می‌توانست آن را پیش بینی نماید.

د) روابط فرانسه و کشورهای خلیج فارس: تنها کشور واقع در حاشیه خلیج فارس که مورد توجه سیاست توسعه روابط فرانسه قرار گرفت، کویت بود. امیر کویت «شیخ صباح السالم الصباح» به دعوت ژنرال دستن در روزهای ۲۶ و ۲۷ مه ۱۹۷۵ از فرانسه بازدید به عمل آورد. در این سفر مسائل خاورمیانه و اهمیت امنیت خلیج فارس مورد گفتگوی طرفین قرار گرفت. مسائل اقتصادی و پاره‌ای توافقیها در مورد همکاریهای صنعتی نیز از نظر دور داشته نشد. در پایان دهه ۱۹۷۰ با تحولات اوضاع ایران و از برکت خواری آمریکا در منطقه، فرانسه بر آن شد تا اولاً برای حصول اطمینان از جریان نفت و ثانیاً با بهره جستن از غیبت آمریکا و نفرت مردم منطقه علیه آن کشور و ترس رژیمهای حوزه خلیج فارس، یک تهاجم دیپلماتیک را آغاز کرده و حضور خود را در منطقه تثبیت بنماید. سفر ژنرال دستن به کشورهای خلیج فارس در مارس ۱۹۸۰ در همین مورد صورت گرفت. در این سفر ژنرال دستن سعی داشت تا علاوه بر مسائل اقتصادی، امارات متحده عربی را به نحوی با رژیمهای دوست خود در آفریقا پیوند سیاسی و اقتصادی بدهد. با پایان گرفتن دوره ریاست جمهوری ژنرال دستن، سیاست خارجی فرانسه وارد مرحله تازه‌ای گردید که در فرصتی دیگر به بررسی و مطالعه این مرحله پرداخته خواهد شد.

1. Poul Marie de la Gorce. *Tendances de la Politique Francaise et Europeenne vis à vis du Conflit Israelo-Arabe*, (Institut des Etudes Palestiniennes). No: 10-80, P.14.
 2. Charles Saint-Prot, *La France et le Renouveau Arabe*, (Paris: Copernic, 1980). P. 171.
 3. «L'Europe et la Paix au Proche-Orient» *Proche-Orient*, (Mars-Avril, 82). P.15.
 4. Jean pierre Derriennic, *le Moyen-Orient au xxesiecle*. (Paris: Colin, 1980). P.224.
 5. *Ibid*.
 6. *Le Monde*, (13 Mai, 1976).
 7. Michel-Chehdan kalife, *les relations entre la France et le Liban 1958-1978*, (Universite Paris, 1983). P.75.
 8. *Le Monde*, (20 Oct, 1978).
 9. J.Beaujeu Garnier; A.Gamblin; A.Delodez, *Image Économique du monde*, (SEDES, 1977). P. 176.
۱۰. اطلاعیه‌های رسمی وزارت خارجه فرانسه، اسناد اخبارین المللی، شماره ۳۵-۲۷ ژوئن ۱۹۷۴.
۱۱. اطلاعیه‌های رسمی وزارت خارجه فرانسه، اسناد اخبارین المللی، شماره ۴۶، ۷ اکتبر ۱۹۷۶.
۱۲. اعلامیه وزارت خارجه فرانسه: DAL, 24 Juillet 1975. pp. 706-708.
۱۳. *L'Expansion*, No. 119, (Juin, 1978). P.33.
۱۴. اعلامیه کاخ الیزه: DAL, 25 Jan, 1977, p.206.

15. *Expansion*, (Juin 1978), P. 32.

۱۶. این هواپیماها در سال ۱۹۸۲ آماده بهره‌برداری می‌شدند.

17. *Le Monde*, (30 Mai, 1978), P.8.

18. *East-Ouest*, (1975), P.20-23.

19. *Ibid*, P.14.

20. *Lemonde*, (24 Sep., 1980).

۲۱. اطلاعاتی وزارت خارجه فرانسه، ۹ ژوئیه ۱۹۷۹.

22. *Le Monde*, (11 Juillet, 1979).

23. *Le Monde*, 24 Sep. 1980.



پروژه‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی